

سنگفرش هر خیابان از طلاست

بعضی افراد چیزی را می‌خرند صرفاً به دلیل اینکه ارزان است و نه این که به آن احتیاج دارند. یا بدون توجه به قیمت آن صرفاً از روی چشم و هم چشمی که به نظر من این عمل کاملاً احمقانه است.

وقتی شرکت ماشین‌سازی کره را تحویل گرفتیم من به منظور بالا بردن انگیزه کارکنان و تشدید صمیمیت با آنان در صدد ایجاد امکانات رفاهی برآمدم.

در سال ۱۹۷۶، برنامه رفاهی کارکنان در کره کاملاً ناشناخته بود. اما من در آن زمان احساس کردم وقت آن رسیده که ما به این موضوع توجه بیشتری داشته باشیم. بنابراین دستورالعمل‌های لازم برای ایجاد حمام، سلمانی، خوابگاه جهت کارکنان مجرد و رستوران مجهز صادر کردم.

روسای واحدها با این برنامه‌ها مخالف بودند. زیرا هزینه این پروژه‌ها به چند میلیون دلار بالغ می‌شد که در آن زمان مبلغ فوق‌العاده زیادی بود.

نظر روسای واحدها برای من کاملاً قابل درک بود. زیرا سرمایه کل شرکت تنها دو برابر هزینه احداث این تسهیلات بود. آنها معتقد بودند اگر این پول برای طرح‌هایی که ارتباط مستقیم با تولید شرکت دارد صرف شود، بسیار مناسبتر است. به علاوه شرکت در آن زمان با کسر بودجه روبرو بود. روسای واحدها احساس می‌کردند که رسیدگی به حسابهای بدهکار در اولویت قرار دارد.

البته من نمی‌توانستم ادعا کنم که آنها در اشتباهند. ولی هیچگونه تردیدی نسبت به طرح خود نکردم. تصمیم من این بود که این پول در وهله اول صرف ایجاد امکانات رفاهی کارکنان شود. زیرا معتقد بودم اگر روحیه کارکنان بالا رود، میزان تولید هم بالا رفته و شرکت نیز به همان

پول هیچکاره است

نسبت پیشرفت خواهد داشت. ضمناً هیچ ذخیره‌ای برای این کار نداشتم. چون پول موجود برای سرمایه‌گذاری دراز مدت بود. البته اینطور هم نبود که من متوجه مقداری که بایستی برای این طرح خرج می‌کردم نبودم. اعتقاد کامل داشتم که این پول باید به این طریق استفاده شود و مبلغ آن اهمیت نداشت. من معمولاً اینطور فکر و عمل می‌کنم. اگر چیزی برایم ارزشمند باشد، هرگز نگران ارقام و اعداد نخواهم بود. البته اگر دریابم که پول به طور غیرعاقلانه‌ای خرج می‌شود آنوقت واقعاً تبدیل به آدم خسیس می‌شوم.

در همان زمان ما تعدادی اتوبوس برای ایاب و ذهاب کارکنان در نظر گرفته بودیم که روزانه کارکنان شرکت را از سئول به کارخانه‌مان در «اینچون» منتقل می‌کردند. این مسافت تقریباً ۲۰ مایل بود. هر اتوبوس باید روزانه مبلغ ۵۰۰ وان که در آنزمان معادل یک دلار بود به عنوان عوارض جاده پرداخت می‌کرد. اما پس از بررسی متوجه شدم اگر اتوبوس قبل از رسیدن به کارخانه از جاده اصلی خارج و از طریق یکی از جاده‌های فرعی به سوی کارخانه حرکت کند با این کار در هر نوبت ۲۵ سنت به نفع ما خواهد بود. با اینکه این مبلغ بسیار اندک و ناچیزی بود ولی بنظر من هیچ توجیهی برای هدر دادن آن وجود نداشت.

موضوع قابل بحث در اینجا، مصرف چندین میلیون دلار و یا اندوختن ۲۵ سنت نیست، موضوع مهم اینست که در نظر من مصرف چندین میلیون دلار و یا اندوختن ۲۵ سنت به یک میزان عاقلانه و منطقی هستند.

من معمولاً برای همکاران اداریم چشم روشنی انتخاب می‌کنم که اغلب از کارهای سفالی و یا صنایع دستی است. بارها، فروشندگان به

سنگفرش هر خیابان از طلاست

لحاظ اینکه من رییس هیئت مدیره یک شرکت بزرگ اختلاطی هستم، سعی دارند قیمتها را بالا ببرند ولی من با صبر و حوصله با آنها چانه زده و قیمت را پائین می آورم چون از نظر من هیچ توجیهی برای هدر دادن پول وجود ندارد. احتمال دارد فروشندگان مرا ارزان خرپندارند ولی من خودم شخصاً این طور فکر نمی کنم.

ما باید این طرز فکر را که آدمهای ولخرج واقعاً سخاوتمندند و کسانی که پول را از روی عقل خرج می کنند «ارزان خر» هستند تغییر دهیم. شاید من یک «ارزان خر» باشم که سعی دارد ۲۵ سنت پس انداز کند و یا با فروشندگان ظرفهای سفالی چانه بزند. ولی برای امور آموزش و رفاه کارکنان، کوچکترین تردیدی در سرمایه گذاریهای چند میلیونی ندارم.

کارخانجات تولیدی «دیوو» باعث آلودگی محیط چندانی نمی شوند ولی در صورت لزوم ما کوچکترین تردیدی در استفاده صحیح پول، برای بهبود کارخانه هائی که باعث آلودگی محیط زیست می شوند، نداریم. وقتی بحث از پرداخت غرامت به بازماندگان کارکنان که در حین کار فوت کنند برسد ما ابداً «ناخن خشک» نیستیم ما می دانیم چگونه و کجا از پول به طور موثر استفاده کنیم. موقع صحیح همه چیز بستگی به خرد و اندیشه کسی دارد که از پول استفاده می کند.

اگر از همان ایام جوانی در فکر پس انداز باشید، آغاز بسیار خوبی در زندگی خواهید داشت. البته بسیار هم ابلهانه است اگر هر آنچه که دارید خرج کنید، روش صحیح اینست که از آنچه که امروز دارید مقداری برای فردا پس انداز کنید. «جان ورلی» که یک اصلاح طلب مذهبی است، یکبار گفت تا جائیکه می توانید پول به دست آورید و پس انداز کنید و

پول هیچکاره است

سپس تا جائیکه می‌توانید همه را در راه دیگران مصرف کنید. این تقریباً فلسفه من درباره پول است، اما مایلم نکته‌ای دیگر به این نظر اضافه کنم و آن اینکه در عین حال حتی یک شاهی هم به هدر ندهید.

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

[۷] رقابت

ما در عصر رقابتهای شدید زندگی می‌کنیم و کار به جایی رسیده که زیستن هم خود نوعی رقابت به شمار می‌رود. اگر در خط اول مسابقه نباشید بازنده‌اید. ضمناً در مسابقه بیشتر از یک مدال طلا نیست.

هر ورزشی دارای آئین و قانون خود می‌باشد. اگر ورزشکاری قانون بازی را بشکند جریمه می‌شود، اخطار می‌گیرد و حتی از بازی محروم می‌شود.

«دیوو» یک تیم فوتبال حرفه‌ای به نام «دیوو رویالز» دارد. چند سال قبل من به عنوان رئیس هیئت مدیره فدراسیون فوتبال کره انتخاب شدم. در فوتبال، هیچکس غیر از دروازه‌بان حق ندارد به توپ دست بزند، پشت پا زدن و سد راه بازیکن حریف شدن خطا محسوب می‌شود، فوتبال یک بازی درست و منصفانه است.

زندگی هم مثل فوتبال آئین و قانونهای خود را دارد و ما هم بازیکنان میان زندگی هستیم. ما باید به رقابت برخاسته و در عین حال منصفانه بازی کنیم. در غیر اینصورت زندگی پوچ و بی‌معنا خواهد بود. در بازی

سنگفرش هر خیابان از طلاست

حیات مهمترین موضوع اینستکه حریف منصف و درستی باشیم. این حتی از برنده شدن هم مهمتر است. چون باختن در راه درست بهتر از پیروزی نادرست است. ما همگی یک بازیکن منصف و درستکار را به بازیکنی که برای پیروزی به هر کاری دست می‌زند ترجیح می‌دهیم.

با اینکه ما در عصر رقابتهای سخت و شدید زندگی می‌کنیم ولی نباید دچار تضاد و انزوا شویم. مفهوم رقابت این نیست که حریف را قلع و قمع کرده و از میدان به در کنیم. بلکه رقابت باید به صورتی انجام شود که زندگی تمام شرکت کنندگان را بهبود بخشد. اگر چنین باشد، حریف حقیقی می‌تواند حتی از یک دوست و یا یک معلم سودمندتر باشد.

بعنوان مثال، نظری به دو مارا تن بیاندازید. رکورد مسابقه تنها مربوط به دوندۀ پیشرو نیست. رکورد جدید زمانی به دست می‌آید که دوندۀ در برابر حریفی قرار گرفته و با او مسابقه می‌دهد. وقتی یکی از دوندگان از دیگری سبقت می‌گیرد، دوندۀ دوم به هیجان آمده، تشویق می‌شود که با تلاش بیشتر از دوندۀ اول جلو بزند. این جریان در طول مسابقه ادامه دارد و هر دو بازیکن با استفاده از انگیزه رقابت با رکوردهای بهتری مسابقه را به پایان می‌رسانند.

شما باید با این چشم به رقابت بنگرید. رقابت اختصاصی شما نیست و به این مفهوم هم نیست که اصل رقابت نادیده گرفته شود. رقابت باید برای همه نافع باشد و شرکت کنندگان را ترغیب به سعی و کوشش بیشتر کند. این اصل واقعی رقابت است که اگر به طور صحیح اعمال شود نیروئی مولد و خلاق می‌شود.

رقابت نباید موجب تضاد و انزوای افراد گردد. چون هدف واقعی

رقابت

رقابت یعنی تقویت تواناییها و خلاقیتها. در غیر اینصورت رقابت نه تنها باعث نابودی افراد می شود بلکه اخلاق حسنه را نیز از بین می برد. شما باید بدانید که اگر رقابت را تنها سهم خود بدانید، در واقع موجبات تخریب خود را فراهم کرده اید.

شما نمی توانید برای خود و با خود زندگی کنید، بنابراین خودتانرا از هرگونه احساس نخوت و خودپسندی که ممکن است روحتانرا آلوده کرده باشد رها سازید. شما باید با دیگران همکاری داشته به آنان کمک کنید.

بگذارید به عنوان مثال نظری به صنعت حمل و نقل داشته باشیم. این صنعت وابستگی زیادی به ماشین و ابزار و وسایل مختلف دارد. یک شرکت اتومبیل سازی غیرممکن است که تمامی وسایل و اجزاء مورد نیاز اتومبیل را به تنهایی ساخته و پس از مونتاژ روانه بازار کند. یک اتومبیل نتیجه جمع و ترکیب هزاران اجزاء تولید شده در صنایع مختلف خودروسازی می باشد. به همین صورت ما برای هر چیز خاص زندگی شدیداً متکی به یکدیگریم.

شرکتها برای تولید بهتر با شدت زیاد با یکدیگر رقابت دارند، در نتیجه، برای مصرف کننده کیفیت تولید بهبود پیدا می کند. اگر تنها یک سازنده وجود داشت، کیفیت و تکنولوژی احتمالاً چندان پیشرفتی نمی کرد. به عنوان مثال، امکان داشت ما هنوز از ماشین لباسشویی دستی استفاده می کردیم. البته نیرو و هزینه ای که برای بهبود کیفیت و پیشرفت تکنولوژی صرف می شود، پاره ای اوقات سر به رقمهای نجومی می زند. اما شرکتها حاضرند، این مخارج را تقبل نموده تا بتوانند تولیدات برتری ارائه داده و بر حریف خود پیشی گیرند. این دقیقاً مانند مسابقه ای است

سنگفرش هر خیابان از طلاست

که به آن اشاره کردم، اگر یکی سبقت گیرد، دیگری ترغیب می‌شود که برای جبران عقب ماندگی کوشش بیشتری به عمل آورد.

به عنوان مثال شرکت ماشین کرایه‌ای «آویس» آمریکا را در نظر بگیرید. شعار آنان این بود، «ما بیشتر تلاش خواهیم کرد» در این گونه رقابتها شرکتها دشمن هم نمی‌شوند بلکه حامی یکدیگرند. البته در این مسابقات برنده نهائی مصرف کننده است. اما شرکتها می‌دانند که در رقابت زیاده‌روی کرده و از روشهای رذیلانه استفاده می‌کنند. مثلاً در مورد رقبايشان شایعه‌سازی می‌کنند. یا اینکه به طرق مختلف سعی می‌کنند مانع سرمایه‌گذارهای مشترک بین‌المللی و کسب امتیاز ساخت تولیدات شوند. این گونه مواقع است که مفهوم واقعی بازی منصفانه و درست از بین می‌رود.

شما هم عبارت انجام هر کاری برای کسب موفقیت نهائی مجاز است را حتماً شنیده‌اید، اما در رقابتها واقعی، روشهای نادرست هیچ هدفی را توجیه نمی‌کند. بازیهای غیرمنصفانه در حقیقت نقض آئین رقابتها واقعی است و شما به خاطر داشته باشید کسانی که منصف و درستکارند، فاتحان واقعی و نهائی هستند.

خیلی بهتر است که شما یک امتیاز صدقانه ۹۰ در امتحان کسب کنید تا اینکه با تقلب امتیاز ۱۰۰ بگیرید. چونکه امتیاز صدقانه ۹۰ نمره‌ای است که با تلاش خودتان به دست آورده‌اید. زندگی چندان هم کوتاه نیست و امتیاز تقلبی ۱۰۰ شما هم آخرین امتیازتان در زندگی نخواهد بود. نمره ۹۰ که بدون تقلب به دست آورده‌اید، اساس محکمی برای امتیازات آتی شما خواهد بود و متقلب نهایتاً به دام خواهد افتاد.

رقابت

در بازی «گو» اصطلاحی است بنام «دست حسابی» یعنی بازی کردن طبق قاعده، به همین نسبت قاعده مطلوب نیز در زندگی وجود دارد. شما احتمال دارد که در مسابقه‌ای به وسیله حيله و تقلب برنده شوید ولی در نبرد زندگی عاقبت مغلوب کسی خواهید شد که طبق قاعده و درست زندگی کرده است.

بنابراین امیدوارم هر یک از شما در حین تحصیل دارای رقبای خوبی باشید، کسی که شما را مجبور به تلاش بیشتر کند، چنین رقیبی از دوستی که فقط برای صحبت و وقت گذراندن نزد شما می‌آید، مفیدتر است. همواره سعی کنید با رقیب بدوید و خود حریف خوبی برای رقبایتان باشید. در اینصورت هر دوی شما به فردهای عزیزتر، درخشانتر و بارورتری دست خواهید یافت.

www.KetabFarsi.com

[۸]

مقام رهبری

چشمه شفاف، آب زلال جاری می‌کند، این یک مثل قدیمی کره‌ایست و کاملاً هم صحت دارد. سرچشمه باید شفاف و تمیز باشد تا از آن رودهای پاک و زلال روان شوند.

جامعه هم به همین صورت است. رهبران جامعه باید درستکار و سالم باشند تا جامعه سالم بماند. هرگز مبالغه نیست اگر بگوئیم شما می‌توانید از اعمال و رفتار رهبران یک جامعه، آن جامعه را ارزیابی کنید. بنابراین مثال «چشمه شفاف، آب زلال جاری می‌کند» در واقع تأکیدی بر اهمیت نقش رهبران اجتماع دارد. ما نیازمند رهبرانی هستیم که برای افراد جامعه الهام بخش اعتماد به نفس و شجاعت باشند.

هر کسی قادر به رهبر شدن نیست، اما کافی بودن تعداد رهبران برای هر جامعه قابل اهمیت است. در کره اصطلاحی است که می‌گوید هر قابقی با پارو زنها می‌تواند به قلعه کوه صعود کند ولی با تعداد کم نمی‌تواند حتی از جای خود بجنبد. بنابراین بسیار مهم است که افراد با تواناییها و قابلیت‌های لازم رهبر شوند. جامعه‌ای که فاقد اینگونه افراد

سنگفرش هر خیابان از طلاست

است در سنگلاخ مشکلات و مصائب حرکت می‌کند.

یک رهبر باید دارای چه خصوصیات باشد؟ او باید قابلیت‌های گوناگونی داشته باشد، متقاعد کننده اجتماع و قادر به سازماندهی گروه‌های مختلف باشد. سطوح مختلف جامعه، انتظار توانایی خارق‌العاده دیگری نیز از رهبران خود دارند، و آن اینست که بتوانند از طریق یک رهبری قوی، تناقض‌ها و عدم کارآئی موجود در جامعه را اصلاح کنند و نیروی انسانی را در جهت رفاه و پیشرفت جامعه سوق دهند. یک نکته بسیار مهم که باید به آن توجه کنید اینست که رهبری را با دیکتاتوری اشتباه نگیرید. رهبری که من درباره‌اش بحث می‌کنم کاملاً متفاوت از آن دسته رهبرانی است که بر علیه گروهی که مسئولیت آنان را نیز به عهده دارند فعالیت می‌کنند. در گذشته در این کشور وضعیت خاصی وجود داشت که دیکتاتوری را به غلط رهبری قوی توصیف می‌کردیم ولی امروزه ما بیشتر نگران کسانی هستیم که از قبول مسئولیتها و تعهداتی که لازمه رهبری واقعی است اجتناب و پرهیز دارند. عصر دموکراسی به مفهوم دوره عدم نیاز به رهبری نیست، بلکه برعکس در این زمان ما نیاز بیشتری به رهبران واقعی داریم که با موافقت عموم برگزیده شده و براساس خواسته‌های مردم عمل کرده، پیش بروند. بنابراین به منظور تثبیت و تحکیم واقعی مقام رهبری، ضروریست گروه‌های مختلف جامعه با دیدی عقلانی و هوشیارانه با اجتماعشان برخورد کنند. ما نیازمند یک سیستم رهبری مردمی هستیم که براساس توافق و خواست مردم به وجود آمده باشد.

یک رهبر نیازمند خصوصیت مهم دیگری نیز می‌باشد و آن احساس

مقام رهبری

مسئولیت مطلق نسبت به وظایف و تعهدات اوست. رهبران باید مسئولیت و وظایف خود را در جامعه یک مأموریت الهی تلقی کرده و همواره تصور کنند برای این متولد شده‌اند که این نقش را اجرا کنند. آنها بایستی زندگی و عمرشان را وقف مسئولیتشان کرده و این مسئولیت و تعهدات را مأموریت تمامی زندگیشان بدانند. اگر رهبران فاقد این گونه افکار و احساسات باشند، جامعه خود را چنان دچار اغتشاش و آشفتگی می‌کنند که افراد آن قادر به فعالیت و عملکرد صحیح و درست نخواهند بود. فردیکه مقام رهبری را فقط وسیله‌ای برای پیشرفت منافع خود می‌داند، در حقیقت فاقد اعتبارنامه رهبری است. در عین حال باید احساس فداکاری شدید داشته باشند. این احساس از حس مسئولیت و رسالتی که به عهده دارد منشاء می‌گیرد. این احساسات لازم و ملزوم یکدیگرند. رهبری این نیست که فردی در مقام و جایگاه عالی جلوس کند. بلکه رهبری شایسته کسانی است که نسبت به پیشرفت و رشد جامعه‌شان احساس فداکاری و مسئولیت می‌کنند. رهبر شدن همانند اینست که در جاده‌ای پر از خار گام بردارید. فقط شخصی که حاضر است از خواسته‌های زندگی خصوصی و حتی خانواده‌اش بگذرد، می‌تواند به مقام رهبری برسد. این شامل رهبران کلیه سطوح جامعه نیز می‌شود. بنابراین ملاحظه می‌کنید هر کسی نمی‌تواند به مقام رهبری برسد، چون بستگی به این دارد که آیا شخص در راه رهبری حاضر به فداکاری و از خودگذشتگی هست یا خیر؟

در مسیر موفقیت شرکت «دیوو»، سالها مجبور بودم، زندگی خانوادگیم را فدا کنم، از خواب و خوراک خود زده، کوچکترین فرصتی

سنگفرش هر خیابان از طلاست

برای پرورش کار ذوقی و سرگرمی نداشتم. من لذت زندگی خانوادگیم را فدای ادامه حیات و موفقیت شرکت «دیوو» کردم.

در آغاز همسرم از این موضوع بسیار گله‌مند بود، ولی او اکنون موقعیت کار مرا پذیرفته است، شاید فکر می‌کند انتخاب دیگری ندارد. من همواره باید با این افکار زندگی کنم که هرگز فرزندانم را به تعطیلات نبرده‌ام، اما فکر می‌کنم پس از گذشت سالها، اعضای خانواده‌ام موقعیت مرا تقریباً درک کرده و حتی کمی هم به من افتخار می‌کنند. بنابراین من احساس می‌کنم فرد خوشبختی هستم و سپاسگزارم از درک و احساسات خانواده‌ام. البته همه ما کاملاً به اهمیت زندگی خانوادگی مطلوب آگاه هستیم و دقیقاً می‌دانیم خوشبختی در یک زندگی خوب خانوادگی خلاصه می‌شود. اما مسئولیت و مأموریت یک رهبر، باید بر خواسته‌ها و آسایش خصوصی او فائق آید. اگر هر فردی به دنبال خواسته‌های خود باشد، در آنصورت چه شخصی راهنما و هدایت کننده جامعه خواهد بود.

جامعه باید دارای افرادی باشد که در فکر دیگرانند و حاضرند آرامش و آسایش خود را در جهت هدایت صحیح آن فدا کنند. اگر مایلید رهبر شوید باید آماده از خودگذشتگی باشید.

سیاست پرسنلی «دیوو» بر همین اساس بنا شده است. ما علاقمند به کارمندانی هستیم که خلاقند، روحیه مبارزه‌جویی دارند، فداکار و سخت‌کوشند. اینگونه افراد واجد شرایط رهبر شدن هستند. کسانی هستند که می‌توانند نهایتاً به مقام مدیریت «شرکت دیوو» ارتقاء پیدا کنند. حتی اگر بعضی از آنان خلاقیت کمتری داشته باشند، باز هم ما نسبت به آنان علاقمندیم چون می‌دانیم آنان تمایل بسیار به انجام کار و موفقیت داشته و

مقام رهبری

برای رسیدن به اهدافشان بهترین سعی و تلاش خود را ارائه می‌کنند. اینگونه افراد، مدیران اجرایی آینده «دیوو» خواهند بود. زیرا منافع همگان را به خواسته و لذات شخصی ترجیح داده‌اند و معتقدند که تلاش برای پیشرفت و بهبود اقتصاد جامعه از موقعیت اجتماعی و فردی آنان بسیار مهم‌تر است. اینگونه افراد باعث موفقیت و پیشرفت «شرکت دیوو» می‌شوند زیرا که آسایش و خوشیهای زندگی خصوصی را فدای رضایت و خوشنودیهای والایتر نموده‌اند.

البته افرادی هم هستند که فقط برای منافع و رضایت خاطر خود می‌کوشند. آنها بیشتر در بند زندگی خصوصی و خانوادگی هستند. اینها کسانی هستند که مطلقاً به درد موسسه دیوو نمی‌خورند زیرا قادر به تمایز بین منافع شخصی و جمعی نیستند. شرکت دیوو به افرادی که این دو موضوع را با یکدیگر اشتباه بگیرند نیازی ندارد.

رهبری مورد احترام دیگران قرار می‌گیرد که با تمام وجود نقش رهبری را ایفا کند، جامعه را با احساس مسئولیت فداکاری و ارزشهای واقعی هدایت کند. رهبران باید مورد احترام قرار گیرند. از این طریق ما می‌توانیم بین دیکتاتورها و رهبران واقعی فرق بگذاریم. مردم از روی ترس و هراس، نه از روی احترام از دیکتاتورها اطاعت می‌کنند. ولی مردم از رهبران واقعی هراسی ندارند و از روی قلب به آنان احترام می‌گذارند. همانطور که هر قدرتی را نباید با قدرت حقیقی اشتباه گرفت به همان نسبت قدرت مستبدانه را نیز نباید با رهبری واقعی اشتباه کرد. قدرت و منزلت واقعی از احترام سرچشمه می‌گیرد. یک رهبر باید با تلاش خود این قدرت و منزلت را کسب کند. اگر این را به دست نیآورد

سنگرش هر خیابان از طلاست

پس جامعه را هم نمی‌تواند رهبری کند ما باید به قدرت رهبری که از حس مسئولیت و از خودگذشتگی خود رهبر منشاء می‌گیرد صادقانه احترام بگذاریم.

من مایلم به شما جوانان اصرار کنم احساس مسئولیت را در خود گسترش دهید. رهبرانی باشید که از لذت‌های زودگذر پرهیز کرده و از حصار زندگی کنونیتان گامی فراتر گذارده‌اید و در عین حال به پیشرفت و بهبود جامعه و ملتتان کمک کنید. هر فردی نمی‌تواند رهبر شود و هر شخصی هم نباید رهبر شود.

اما به مفهومی دیگر، هر یک از شما رهبر زندگی خود هستید، زیرا دیگری نمی‌تواند به جای شما زندگی کند. شما رهبر خود هستید، بنابراین تمام مطالبی که تاکنون در مورد مقام رهبری گفته‌ام در مورد هر فرد از شما نیز مصداق دارد.

امیدوارم، کسانی که مایلند رهبران جامعه شوند، نکاتی را که به آنها اشاره کرده‌ام به کار بندند. یعنی توانائی رهبر شدن، حس مسئولیت و فداکاری و عزم راسخ برای ایجاد یک زندگی مطلوب و موفقیت‌آمیز را در خود پرورش دهند.

[۹]

ما همه کره‌ای هستیم

من نمی‌دانم چرا در کره تعصبات محلی تا این حد مسئله‌ساز است. من یک کره‌ای هستم. ریشه خانوادگی من به جزیره «چنچو» در جنوب ناحیه «چولا»^۱ می‌رسد. پدرم در آنجا به دنیا آمده و دومین شهردار این جزیره بود. از این لحاظ، من یک «هونامی»^۲ هستم. در ضمن من در «پونگ سان»^۳، در منطقه «تاگو» متولد شده‌ام، دوره دبیرستان را در آنجا گذرانده و در جنگ کره از «سنول» به «تاگو» گریختم. بنابراین با تعبیر دوم من «پونگ نامی» هستم. ضمناً من در «سنول» بزرگ شده، دوره راهنمایی، نظری و تحصیلات دانشگاهی را در اینجا گذرانده‌ام. از این نظر می‌توان گفت من یک «سنولی» هستم. موضوع مهم اینست که، من

۱- «چولا» نواحی شمال و جنوب چولا است که ناحیه جنوب غربی قسمت جنوب کره را تشکیل

می‌دهد.
۲- منطقه جنوب غرب کره، شمال و جنوب ناحیه چولا و جزیره چنچوبه «هونام» معروف است ولی شمال و جنوب ناحیه کیونگ سانگ در جنوب شرقی به عنوان «پونگ نام» معروف است. از قدیم رقابتها و اختلافات عمیق تاریخی و قومی بین این مناطق وجود داشته این اختلافات طی دوران نوسازی کره مدرن شتاب دوباره پیدا کرده است.

۳- «پونگ سان» منطقه شمال و جنوب کیونگ سانگ است که ناحیه جنوب شرقی قسمت جنوب کره را تشکیل می‌دهد.

سنگفرش هر خیابان از طلاست

هیچگونه تعلق خاطر ویژه‌ای به هیچیک از این مناطق ندارم. من فقط می‌دانم یک کره‌ای هستم ولی کره ملت کوچکی است و همه ما کره‌ای و به زبان کره‌ای تکلم می‌کنیم.

در هر ناحیه افرادی هستند که علاقه وافری به بازی بیس بال دارند و دیگران که کوچکترین علاقه‌ای به این بازی ندارند، عده‌ای اجتماعی و بعضی منزوی هستند، عده‌ای علاقه‌مند به موزیک کلاسیک و دیگران از ترانه‌های روز خوششان می‌آید. بعضیها پای بند زندگی خانوادگی و عده‌ای هم علاقه چندانی به زندگی خانوادگی ندارند. این تفاوتها در هر ناحیه‌ای قابل مشاهده است. ولی هیچکدام از این اختلاف نظرها مختص یک منطقه و یا ناحیه نمی‌باشد. هیچ دوفری کاملاً مشابه یکدیگر نیستند. چنانچه خوب کاوش کنید، متوجه خواهید شد که مناطق مختلف از بسیاری جهات خیلی شبیه هم هستند. بنابراین چنانچه در ابتدا، مشابهتها را به جای تفاوتها مدنظر قرار دهید، در اینصورت می‌توانید اختلافات و تفاوتهای انفرادی را پذیرفته، محترم شمارید. اما زمانیکه تفاوتهای فردی وسیله‌ای برای تبعیض‌گرایی شما می‌شوند، در آنصورت دچار مشکل خواهید شد. این تفاوتها حاکی از آنستکه انسانهای گوناگونی در دنیا وجود دارند. بنابراین بهانه کردن تفاوتها برای تبعیض‌گرایی عملی است وحشیانه و با تبعیضاتی که هیتلر برای یهودیان قائل می‌شد هیچ تفاوتی ندارد. در یک جامعه سالم، افراد تفاوتهای یکدیگر را محترم می‌شمارند.

در جامعه ما هیچ جایی برای تبعیض وجود ندارد. من به عنوان یکی از اعضای نسلی که از نظر سیاسی و اجتماعی به این اختلافات و

ما همه گره‌ای هستیم

تبعیضات دامن زده‌اند، احساس مسئولیت می‌کنم. وقتی از جوانان در مورد منشاء تبعیضات منطقه ایشان سؤال می‌کنم، در پاسخ می‌گویند، تعصبات را از والدین خود گرفته‌اند. این سخنان مرا به این فکر وامیدارد که آیا والدین امروزی به جز تعصبات و تبعیضات شرم‌آور شهرستانی هیچ موضوع مهم دیگری برای انتقال به فرزندانشان یعنی نسل جوان ندارند؟ و شما جوانان بایستی والدین خود را که سعی در انتقال تعصبات و تبعیضات شهرستانی را به شما دارند مورد عفو قرار دهید. مخصوصاً با توجه به اینکه کشور ما در حال حاضر بیش از هر موقع دیگر نیاز به وحدت، هم‌آهنگی و یگانگی تمامی ملت دارد.

برای وحدت، باید مفهوم «من» را به مفهوم «ما» تغییر دهیم. تبعیض از نگرش خودپسندانه فرد سرچشمه می‌گیرد که اگر از دید جامعه به آن نگاه کنیم این تبعیضات به نوعی حسن احترام نسبت به تفاوت‌های فردی تبدیل خواهد شد.

تنها در فکر خویش بودن منجر به خودبینی و درگیری و اختلافات با دیگران می‌شود. اما زمانیکه به جای «من» به «ما» می‌اندیشید، شما در نوع دوستی را می‌گشائید و باعث ایجاد روابط سودمند متقابل می‌شوید. سفرهای خارج از کشور چشمانتانرا گشوده و شما هوشیاری بیشتری نسبت به مفهوم «ما» پیدا می‌کنید و متوجه بلاهت تکبر و خودپسندی نیز می‌شوید. تعصبات شهرستانی مثل افق دید قورباغه‌ای است که در یک چاه زندگی می‌کند و نه دید فردی با بینش وسیع.

ما در «دیوو» تعصبات محلی نداریم شاید به این جهت که ما در این شرکت تا حدودی ذهنیت بین‌المللی پیدا کرده‌ایم. شما وقتیکه به خارج

سنگفرش هر خیابان از طلاست

از کشور سفر می کنید به حماقت تعصبات شهرستانی پی می برید، چون در آنجا متوجه می شوید که بهر حال همه ما کره ای هستیم.

زمانیکه یک کره ای دیگر را در خارج ملاقات می کنید، با هم دست می دهید و از دیدن یکدیگر خشنود و خرسند می شوید، بدون توجه به این موضوع که هر یک از شما اهل کدام منطقه کره هستید. در این صورت ایالتها و استانها بی اهمیت می شوند.

من معتقدم این تعصبات شهرستانی را می توان با برنامه های متعددی از بین برد، از جمله تبادل دانشجویی تعطیلات تا دانشجویان یک شهرستان بتوانند با خانواده های سایر شهرستانها زندگی کنند. برنامه دیگری برای کاهش این اختلافات، تشویق ازدواج بین آنهاست بخصوص بین منطقه «کونیک سانگ» و «چولا». اگر چنین برنامه هایی اجرا شود، من با تمام وجود از آنها حمایت خواهم کرد.

تصور کنید که من یک کیک کوچکی دارم که فقط برای یک نفر کافی است. اما چهار، پنج نفر حریصانه در پی خوردن آن هستند. اگر کیک را جلویشان بگذارم به احتمال زیاد بر سر آن با یکدیگر نزاع خواهند کرد. یک نفر نصف را می قاپد. دیگری با نصف دیگر پا به فرار گذاشته دو نفر دیگر ذره ای از کیک نصیبشان نمی شود. یا شاید ضمن دعوا و کشمکش، فرصت طلبی وارد معرکه شده و با تمام کیک پا به فرار گذارده، سایرین کاملاً بی نصیب بمانند. از طرف دیگر اگر چهار یا پنج نفر با جمع کردن ابتکارات خود یک کیک بزرگتری درست کنند، همگی خشنود و خرسندتر خواهند شد. اما اگر یک نفر کیک کوچک را منحصر به خود بداند شخصیت او حتی از کیک هم کوچکتر است. اما اگر او روشی

ما همه کره‌ای هستیم.

ابداع کند که یک کیک بزرگ برای مصرف همگان درست کند، در اینصورت شخصیت او بزرگتر از خود کیک خواهد بود. ولو اینکه از آن کیک بزرگ بیش از مقدار کمی به او نرسد.

در اینجا ما متوجه مطلبی مهم می‌شویم و آن اصل همکاری و یگانگی با یکدیگر است. زمانی که با یکدیگر همکاری کرده و نتیجه کارمانرا با هم تقسیم می‌کنیم، در آن موقع وجود ما به میزان کار و تلاش مشترکمان توسعه و رشد پیدا می‌کند. توصیه می‌کنم والدینی که برای دختر نوعروشان دلتنگی می‌کنند، بهتر است به جای اینگونه احساسات، فکر کنند صاحب پسری شده‌اند. این طرز صحیح برخورد با مسئله است در ورای این مطالب موضوع مهم اینست که شما وقایع را چگونه تفسیر کنید. زمانی که اشخاص با هم کاری انجام می‌دهند هیچیک از آنان سهم خود را از دست نمی‌دهد، بلکه منافع و ابتکارات خود را چند برابر می‌کنند.

ما ملت کوچکی هستیم، حتی کوچکتر از اکثر ایالت‌های امریکا، تقریباً ۷۰ درصد از خاکمان کوهستانی است که مشکلات بیشتری در بردارد. از همه بدتر اینکه شبه جزیره کره دو قسمت شده است. بنابراین متوجه خواهید بود تا چه اندازه کشمکش‌های منطقه‌ای مضحک و بی‌فایده است. منطقه‌گرایی همانند اینست که یک نفر تمام کیک کوچک را از آن خود بداند. اجازه دهید به جای اتلاف نیروی خود در جهت ستیز و کشمکش‌های بی‌هوده، بیشتر به پختن یک کیک بزرگ همگانی بپردازیم.

بنابراین مایلیم راه پخت کیک بزرگتری را به شما آموزش دهم. یکی از این راهها، سفر به خارج است. بهر حال وقت آن رسیده که به جای دعوا سر تکه‌های کوچک کیک، نیروهای مشترک خود را صرف پختن یک

سنگفرش هر خیابان از طلاست

کیک بزرگتر کنیم، تا هر یک از ما سهم بیشتری نصیبمان شود و همه
خشنود باشیم.

www.KetabFarsi.com

[۱۰]

بزرگترین آموزگار شما

تجارب زندگی بزرگترین معلم انسان است. از طریق تجربیات، شما به حقایق و رموز زندگی پی خواهید برد و از این طریق شخصیت شما به مرور رشد خواهد کرد.

چندی قبل، یکی از کتابهای سده ۱۸ را که توسط یک سیاستمدار انگلیسی به نام «فیلیپ چستر فیلد» نوشته شده بود خواندم. کتاب مجموعه نامه‌هایی است که این شخص طی دوره سفارت خود در هلند به پسرش نوشته است. در یکی از نامه‌ها، اشاره شده که جامعه بزرگترین کتاب دنیاست و پسرش می‌تواند از طریق مطالعه آن خیلی بیش از محتویات تمام کتابهای چاپ شده دنیا آموزش ببیند. من نیز تاکید زیادی بر اهمیت تجربه دارم، زیرا تجربه موثرترین و سریعترین روش یادگیری انسان از جامعه است.

کلیه تحلیل گرایان انگلیسی از «فرانسیس بیکن» گرفته تا «لاکز»^۱ و

۱- فرانسیس بیکن، نویسنده، فیلسوف، سیاستمدار انگلیسی و تئوریسین پیشگام در علوم (۱۵۶۱-۱۶۲۶)

۲- جان لاکز، فیلسوف و تئوریسین مشهور انگلیسی (۱۶۳۲-۱۷۰۴)

سنگفرش هر خیابان از طلاست

«هیوم»^۱ تاکید می‌کند، کل دانش آنان متأثر از تجاربشان می‌باشد. به معنی دیگر، ما انسانها با اندیشه‌های بکر متولد می‌شویم، و به هر نسبت و طریقی که از آن پس رشد و پیشرفت کنیم در اثر تجارب زندگی است. بنابراین در دوران جوانی تا حد امکان در کسب تجارب فراوان و وسیع کوشش کنید. تا وجودتان عمق و ابعاد وسیعتری پیدا کند. از این طریق شما به رموز نهفته زندگی پی خواهید برد. «کنفوسیوس» معتقد بود، چنانچه همراه دو نفر قدم بزنید، حداقل یکی از آنان معلمی برای شما خواهد بود.

فراگیری من از جامعه بسیار زود آغاز شد. زیرا مجبور بودم زمانیکه به عنوان مهاجرین جنگی با خانواده‌ام در «تااگو» به سر می‌بردم، برای تأمین زندگی خانواده‌ام امرار معاش کنم و طی این مدت به زیر و بم روابط انسانی، روش پول درآوردن، تجارت، رقابت، پیروزی و سایر حقایق زندگی دقیقاً پی بردم. تمامی این تجربیات اولیه تاثیر به سزائی در زندگی من داشته است. هر چیزی در زندگی را تجربه کنید، به جز مواردی که از نظر اخلاقی غیرقابل تأییدند. غیر از این موارد هیچ چیز در زندگی نیست که شما نباید تجربه کنید. با شدت ورزش کنید، سخت علم بیاموزید و تا جائیکه می‌توانید با دیگران دوستی کنید و حتی عاشق شوید. زمین را بیل بزنید، رانندگی یاد بگیرید، کوهنوردی کنید، یکبار تجربه کردن به از هیچگاه تجربه نکردن است. زیرا قبل از اینکه بتوانید راجع به مطلبی در عمق صحبت کنید، باید موضوع را دقیقاً تجربه کرده

۱- دیوید هیوم، فیلسوف و مورخ مشهور اسکاتلند (۱۷۶۶-۱۷۱۱)

بزرگترین آموزگار شما

باشید و قبل از اینکه چیزی را جز به جز بشناسید، باید آنرا تجربه کنید. تجربه بزرگترین آموزگار است که شما می‌توانید داشته باشید.

بنابراین می‌خواهم نکاتی را که بر اساس تجربیات خودم کسب نموده‌ام، به شما یادآور شوم. هرگاه فرصت دارید، سفر کنید و چنانچه به طور صحیح با این موضوع روبرو شوید، افق‌های متنوع و جدیدی برابر خود خواهید دید. فقط برای سرگرمی مسافرت نکنید، اگر در هر سفر چیز تازه‌ای نیاموزید، سفرتان کاملاً بیهوده خواهد بود. طی سفرهایتان دقیق باشید و به هر چیزی با دقت توجه کنید. تفاوت جاهای مختلف را با یکدیگر مقایسه کنید و از ویژگیهای هر محل مطلع شوید. نظر اجمالی کافی نیست. به چیزهایی بیش از ظواهر توجه داشته باشید. کنجکاوی بایستی یکی از توشه‌های اساسی سفرتان را تشکیل دهد. هیچ نقطه‌ای در جهان وجود ندارد که ارزش دیدن نداشته باشد. البته سفر به بعضی از نقاط دنیا مناسبتر و سودمندتر است. به عنوان مثال، سفر به سرزمینها و کانون‌های فرهنگی غنی و نقاط تاریخی دنیا.

من بسیار مدیون خانواده‌ام هستم، چون در ارتباط با کارم، دوسوم سال را در خارج از کشور بسر می‌برم، و از این نظر احساس ناخوشایندی دارم، زیرا هیچگاه فرصت یک پدر معمولی بودن را نداشته‌ام. بنابراین برای جبران بسیار ناچیز این کمبودها، پاره‌ای اوقات فرزندانم را طی تعطیلات به سفر خارج می‌فرستم. البته این سفرها دلیل آموزشی دارند، زیرا مایلم فرزندانم روحیه و نگرشی جهانی داشته باشند. هر چند هرگز آنانرا به سفرهای تفریحی که فقط هدر دادن وقت و پول است نمی‌فرستم و به مراکز تمدن غرب هم سفر نمی‌کنند، مراقبت

سنگفرش هر خیابان از طلاست

می‌کنم که آنها به کشورهایمانند مصر و هند و یا مکانهایی که آثار تمدن «مایاها» در آنجاست سفر کنند. زیرا در این نقاط آنها بیشتر به تاریخ تمدن و خرد بارز بشر پی می‌برند. دوم، پیشنهاد می‌کنم، دوستان متنوع و مختلف داشته باشید. دوست خوب به اندازه سفر حائز اهمیت است. دوستان متعدد در دوران تحصیل بسیار نافع و سودمندند. داشتن ارتباط های مختلف در سطح جامعه می‌تواند بسیار به شما کمک کند. زیرا هیچگاه نمی‌دانید دوستان آتی شما چه کسانی خواهند بود. بنابراین سعی کنید دوستان بسیار و دشمنان اندکی داشته باشید.

در تمام مراحل زندگی یک نکته را از یاد نبرید. عمق دوستیهای واقعی را فدای تعداد دوستیها نکنید. صدها دوستی بدون یک دوست واقعی بی‌فایده است. آشنایان احتمال دارد در موقع نیاز به انسان پشت کنند ولی یک دوست واقعی هیچگاه زمانی که به او احتیاج دارید شما را ترک نمی‌کند. بنابراین ضمن اینکه دوستان بسیاری دارید، مطمئن شوید دوستیتان واقعی و عمیق است.

سوم اینکه در انجام هر کاری مصمم باشید. اگر به اطراف نظر کنید، متوجه خواهید شد هر چیز در اطرافتان حکم معلم دارد و مکانها مانند مدارسی هستند که شما می‌توانید در آنها آموزش ببینید. به عنوان مثال وقتی که در خیابانی قدم می‌زنید، می‌توانید از روی علامتهای خیابان الفبای چینی را فرا بگیرید. در اتوبوس و یا مترو به حالت خلسه نشستن حاکی از بی‌تصمیمی و کمی اراده شماست. اگر عزم راسخ دارید، می‌توانید در هر جایی که هستید، خلاق باشید. وقتی که در سطح شهر حرکت می‌کنید، کتاب بخوانید و یا با «واکن» به نوارهای زبان خارجی

گوش کنید.

چهارم همواره کتابی به همراه داشته باشید. زیرا کتاب به معنای تجارب غیرمستقیم زندگی است. به لحاظ اینکه طول عمر عادی یک انسان برای کسب کلیه تجارب مستقیم کفاف نمی‌کند. بنابراین ما می‌توانیم به طور وسیع از تجارب دیگران یعنی کتاب بهره‌مند شویم. تجاربی که احتمال دارد به جز در کتاب هیچگاه با آن روبرو نشویم. البته تجربیات مستقیم بسیار واقعی‌تر خواهند بود ولی به لحاظ محدودیت‌هایی که اشاره شد، باید به تجربیات دیگران بها و ارزش دهیم. یکی از بهترین روش‌های فراگیری و کسب تجارب فراوان غیرمستقیم از طریق مطالعه کتاب است.

مطالعه کتاب باید به همان طریقی باشد که دوست پیدا می‌کنید. متنوع و وسیع. دوستان متعددی داشته باشید و به همان نسبت هم کتابهای متنوعی بخوانید. همانطوریکه دوستان خوبی دارید، کتابهای سودمند و مفیدی مطالعه کنید. مطالعه سطحی کتاب مثل اینستکه دوستان فراوانی داشته ولی یک دوست واقعی نداشته باشید.

بنابراین مطمئن شوید که مطالعه شما دقیق و عمیق است. هر کتابی را به همان گونه‌ای که برای یک دوست خوب احترام قائلید، مطالعه کنید. خواندن سطحی حتی ۱۰۰ کتاب بیهوده است. همواره کتاب مناسب و خوبی برای مطالعه در اوقات فراغت همراه داشته باشید.

www.KetabFarsi.com

مددکار هم باشیم

در یک روز بارانی، آب نهری موری را با خود برد، اما از خوش اقبالی، کبوتری که از آن حوالی پرواز می‌کرد و ناظر بر ماجرا بود، برای مورچه متاثر شد و برگ درختی در آب انداخت و بدین ترتیب مورچه نجات پیدا کرد.

چندی بعد، همان کبوتر بالای شاخه درختی نشسته، و چرت می‌زد که یک شکارچی او را دید و به طرفش نشانه گرفت. مورچه که بطور اتفاقی از آنطرف می‌گذشت، متوجه شد و پای شکارچی را چنان گاز گرفت که شکارچی از زور درد تفنگش را بر زمین انداخت و شروع به فریاد زدن کرد. همین سر و صدا باعث شد کبوتر بیدار شده و از آنجا پرواز کند. مورچه به این طریق خوبیهای کبوتر را جبران کرد.

هیچ فردی نیست که به طریقی محتاج به کمک و یاری دیگران نباشد. هیچ شخصی هم نیست که آنقدر فرومایه باشد که از کمک به دیگران دریغ کند. ما همگی وابسته و نیازمند کمک یکدیگریم. اینها همه جلوه‌هایی از اهمیت روابط انسانی است.